

زبان‌های باستانی و ادیان آسمانی در گفت‌وگو با دکتر ژاله آموزگار

پیش‌گفتار خانم دکتر با تشکر از اینکه دعوت اهالی هفت‌آسمان را پذیرفتید، اجازه می‌خواهم گفت‌وگو را با پرسش درباره تولد، کودکی و چگونگی تحصیلاتان شروع کنم؟

* پدرم اهل تبریز و مادرم تهرانی بود؛ اما به علت مأموریت شغلی پدرم، من در خوی، در آذر ۱۳۱۸، به دنیا آمدم. پدرم رئیس دبیرستان دخترانه‌ای بود که بعدها من در آنجا تحصیل کردم. دوره کودکی خوبی را، توأم با آرامش و محبت، گذراندم. شاید یکی از بزرگ‌ترین خوشبختی‌های من این بوده است که در کانون یک «خانواده فرهنگی» متولد شدم و پدر و مادرم امکانات تحصیلی و تربیتی یکسانی برای من و برادرم فراهم کردند. بخشی از تحصیلات دبیرستانی‌ام را در خوی گذراندم و پس از اخذ مدرک دیپلم علمی سال پنجم دبیرستان از «دبیرستان ایراندخت» خوی و دیپلم سال ششم ادبی از «دبیرستان ایراندخت» تبریز، جهت ادامه تحصیل به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز وارد شدم. وقتی برای ادامه تحصیلات دانشگاهی به تبریز آمدم، پدر و مادرم هنوز در خوی بودند و من در خانه عمویم حسین امید که از شعرا و دانشمندان آذربایجان است اقامت گزیدم.

پس از احراز رتبه اول در رشته ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات تبریز، بورس تحصیلی به من تعلق گرفت. در آن زمان بورس تحصیلی به کسانی اختصاص می‌یافت که در بین دانشجویان، رتبه اول را کسب کرده بودند. من از این بورس استفاده نکردم؛

چراکه خانواده‌ام سنتی بودند و تمایل نداشتند که تنها به سفر «فرنگ» بروم. در این گیر و دار من با یکی از همکلاسی‌های دانشکده‌ام ازدواج کردم. چندی بعد زنده یاد دکتر پرویز خانلری، وزیر فرهنگ آن وقت، اطلاعیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه شاگرد اول‌هایی که از بورس تحصیلی‌شان استفاده نکرده‌اند می‌توانند مجدداً پرونده‌شان را به جریان بیندازند. من و همسر من در آن موقع هر دو دبیر آموزش و پرورش بودیم. اقدامات لازم انجام شد و مقدمات سفر به فرانسه فراهم گردید و من به همراه همسر و دخترم راهی پاریس شدیم. من در سوربن ثبت‌نام کردم و مشغول تحصیل شدم (۱۳۴۲). مطابق سیستم آموزشی فرانسه، دانشجویان دورهٔ دکتری باید بلافاصله استاد راهنمای خود را انتخاب کنند. بخت با من یار بود و من کارم را با دومناش (de Menasce) شروع کردم؛ استاد عالی‌قدری که همیشه خود را مدیون او می‌دانم، به دلیل آنچه از او آموختم. من تنها به یاد آموخته‌های علمی‌ام نیستم، بلکه به یاد مسائل انسانی که در جوار درس‌ها به طور غیرمستقیم از او آموختم نیز می‌افتم. رسالهٔ دکتری‌ام را که دربارهٔ «ادبیات زردشتی به زبان فارسی» بود، با این استاد گذراندم. ادبیات زردشتی به زبان فارسی اصطلاحاً به نوشته‌ها و رسالات زردشتی‌ای اطلاق می‌شود که پس از اسلام به زبان فارسی ولی به سنت زردشتی نوشته شده‌اند. یکی از کتاب‌های مهم زردشتی به نام صد در نثر و صد در بندهشن به‌عنوان پایه برای این پژوهش انتخاب شد. پیش از عرضهٔ رسالهٔ دکتری، به‌عنوان فعالیت پیش‌دکتری، تحقیق درباره کتاب شکندگمانیک وزار را انجام دادم. استاد مرا واداشت این کتاب را که خود او به فرانسه ترجمه کرده بود، نقد و بررسی کنم. این کار برای مطالعات بعدی من بسیار مفید بود.

در آن دوره در کلاس‌های درس پهلوی دومناش، من با سه نفر دیگر شرکت می‌کردم. یکی از این هم‌دوره‌ها، زنده‌یاد دکتر احمد تفضلی بود که با مرگ نابهنگامی در سال ۱۳۷۵ درگذشت، و خوشبختانه دو نفر دیگر در قید حیات هستند: دکتر علی اشرف صادقی و پروفیسور فیلیپ ژینیو (Philip Gignoux).

در پاریس برای تهیه و نگارش رساله‌ام امکانات کتابخانه‌ای بسیار گسترده‌ای در اختیار داشتم و حتی امکان استفاده از همهٔ نسخه‌های خطی نیز به‌راحتی فراهم بود و بیشتر بعد از ظهرها در سالن نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی پاریس کار می‌کردم. سرانجام توانستم در سال ۱۳۴۷ از رسالهٔ دکتری‌ام دفاع کنم. استاد راهنمایم پروفیسور

دومناش و استادان مشاورم پروفیسور لازار (Lazard) و پروفیسور اُوبِن (Aubin) بودند. هیچ وقت روز دفاع رساله‌ام را فراموش نمی‌کنم. برای من روز بسیار باشکوهی بود. همهٔ دوستان ایرانی و فرانسوی‌ام در آن جلسه حضور داشتند. هنوز اشکالاتی را که یکی از دوستان فرانسوی‌ام یادداشت کرده است دارم. رساله‌ام با درجهٔ عالی پذیرفته شد و به لطف استاد راهنمایم مدرک *éleve titulaire* را به من دادند که یک عنوان افتخارآمیز بود. پس از اخذ دکترا به ایران برگشتم. آن موقع دانشجویانی که به خارج می‌رفتند به ایران برمی‌گشتند! از وزارت آموزش و پرورش به بنیاد فرهنگ منتقل شدم و در آنجا مشغول به کار شدم (۱۳۴۸).

در آن زمان زنده‌یاد دکتر ناتل خانلری مدیریت آنجا را به عهده داشت و محیط بسیار مناسبی برای پژوهش‌های مفید فراهم بود که ثمره‌اش واژه‌نامهٔ پهلوی و کتاب‌های مفیدی است که در آن مدت کوتاه درآمده است.

در سال ۱۳۴۹ به هیئت علمی دانشگاه تهران پیوستم و با درجهٔ استادیاری در رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران به تدریس مشغول شدم. مدارج دانشگاهی را به طور طبیعی پیمودم و در سال ۱۳۸۵ با بالاترین درجهٔ استادی

بازنشسته شدم. از نظر خودم همه این سال‌ها را با عشق و تلاش کار کردم. هرگز خسته نشدم و تمام تلاشم این بود که استاد خوبی باشم، رابطه خوبی با دانشجویانم برقرار کنم و تا آنجا که می‌توانم ضمن تدریس به دانسته‌های خودم هم بیفزایم و خدمتگزار واقعی فرهنگ غنی این سرزمین باشم.

بهار ۱۳۹۵ / لطف کنید اندکی نیز درباره استادانتان صحبت کنید.

* من بخت این را داشتم که از محضر استادان بسیار خوبی بهره‌برم. دوره‌ای که من در دانشکده ادبیات تبریز تحصیل می‌کردم، استادان برجسته‌ای که هر کدام از بزرگان علم و ادب این سرزمین هستند در آنجا تدریس می‌کردند. قبل از همه باید از شادروان دکتر ماهیار نوابی یاد کنم که استاد زبان‌های باستانی ما در دانشکده ادبیات تبریز بود. کلاس‌های جذابی داشت، جز این آدم نازنینی نیز بود. نحوه تدریس او در دوره لیسانس و صمیمیت خاص او در انتقال فرهنگ کهن ایران، عشق و علاقه به فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران را در من به وجود آورد. استاد ارزنده دیگری دکتر منوچهر مرتضوی بود که عمرش دراز باد. ایشان به ما صنایع شعری و زیبایی‌شناسی درس می‌داد و با دقت و سخت‌گیری خاصی که در کلاس درس نشان می‌داد در کارهای بعدی من بسیار تأثیر گذاشت. خاطره بسیار خوبی از کلاس‌های او دارم. استادان دیگر من زنده‌یادان دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، دکتر روشن ضمیر، دکتر خیام‌پور، دکتر قاضی طباطبایی، دکتر ادیب طوسی، دکتر احمد طباطبایی و دکتر محمدجواد مشکور بودند؛ همگی دانشمند، علاقه‌مند و صاحب آثار برجسته.

اما در دوره دکتری استاد بزرگی که در تکوین شخصیت علمی من تأثیر بسزایی داشت پی‌یردومناش بود. استادی که با وجود دانش فراوانش بسیار انسان بود. من در فرانسه این بخت را نیز داشتم که از کلاس‌های امیل بنوینست (Benvenist) معروف هم بهره‌برم. او از غول‌های ایران‌شناسی است. من در کلاس‌های او در کلژدوفرانس (Collegede France) شرکت می‌کردم. در آن زمان من از دیگر هم‌کلاسی‌هایم جوان‌تر بودم؛ چراکه اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان این کلاس‌ها، استادان دانشگاه‌های کشورهای دیگر بودند که در کلاس ادبیات تطبیقی بنوینست حاضر می‌شدند. بنوینست از جمله شخصیت‌هایی بود که ابهتش سخت آدم را تحت تأثیر قرار می‌داد. او بسیار دقیق و

منظم شروع به درس دادن می‌کرد و مطالب بسیار دقیقی را می‌گفت که بلافاصله به صورت کتاب منتشر می‌شد. بعدها وقتی مریض بود و در بیمارستان بستری بود و قدرت تکلم و احتمالاً حواسش را از دست داده بود، به عیادتش رفتم. به توصیه استادم دومناش از خودم و از همکلاسی‌هایم یاد کردم و او ظاهراً مرا به خاطر آورد. پیش از این عیادت، به ملاقات دومناش رفته بودم — تا زمانی که زنده بود هر بار که به فرانسه می‌رفتم حتماً او را ملاقات می‌کردم و آن بار او مرا از کسالت امیل بنونیست آگاه کرد و خواست که به بیمارستان بروم — توصیه‌اش جالب بود. آن سال کتاب و ترجمه دینکرد سوم دومناش منتشر شده بود، به من گفت راجع به این کتاب صحبتی نکن، چون او اکنون قادر به نوشتن نیست و ممکن است از این لحاظ ناراحت شود. در آن زمان خود دومناش هم قادر به تکلم نبود، من صحبت می‌کردم و او مطالب را تایپ می‌کرد، هنوز این ورقه‌های نازک مکالمه را دارم.

بیشتر اشرف دومناش به ادیان چگونه بود؟ آیا او درکارش تعصب خاصی داشت؟

* دومناش با اینکه یک روحانی مسیحی بود اما هیچ تعصب خاصی روی هیچ یک از ادیان نداشت یا لاقلاً این طور نشان می‌داد. سعی می‌کرد واقعیت‌های ادیان را بیان کند. اما درباره اشرف او به ادیان بهترین دلیل ترجمه کتاب شکندگمانیک وزار به فرانسه است. همان‌طور که گفتم بررسی این کتاب، کار پیش‌دکتری من بود که می‌بایست آن را نقد و بررسی می‌کردم. همانجا بود که پی به اشرف او به مطالعات مربوط به ادیان بردم. یادداشت‌های بسیار مفید و دقیق او به‌خصوص در فصل‌های ۱۱ تا ۱۶ کتاب که نوعی بحث کلامی درباره ادیان است، تبحر او را در مطالعات مربوط به ادیان نشان می‌دهد. در باب اسلام نقل‌قول‌های او واقعاً خواندنی است. تخصص دومناش در زبان‌های باستانی بود و از این تخصص برای مطالعات تطبیقی بین ادیان استفاده می‌کرد. ما که زبان‌های باستانی ایران را می‌خوانیم، اجباراً در حوزه ادیان وارد می‌شویم؛ چون بیشتر متون مورد مطالعه ما متون دینی هستند، یعنی ادبیات بازمانده پهلوی. اگرچه معمولاً آثار پهلوی را به متون دینی و غیردینی تقسیم می‌کنند، ولی در حقیقت در همه آنها به نوعی مطالب اعتقادی پیش کشیده می‌شود.

چون بیشتر آثار باقیمانده، آثاری هستند که به دست دین‌مردان نوشته شده‌اند. در نتیجه حتی اگر یک داستان حماسی مانند *یادگار زریران* نیز نوشته می‌شود، باز هم رنگ دینی می‌گیرد.

بهار ۱۳۹۵ چرا فقط این متون باقی مانده‌اند؟

* متونی که از دوران گذشته باقی می‌مانند به‌خصوص اگر حوادثی هم بر آنها گذشته باشد باید نیرویی در پشت آنها باشد. این نیرو می‌تواند قدرت دولتی و حکومتی و سیاسی باشد یا قدرت اعتقادی و دینی و ایمانی. از این روست که اوستا علی‌رغم حوادثی که بر آن گذشت و در آغاز هم مکتوب نبود باقی ماند. از این روست که بیشتر متون باقیمانده، متون دینی هستند و دین‌مردان آنها را حفظ کرده‌اند. از این رو کسی که فرهنگ و زبان‌های باستانی می‌خواند باید از مسائل دینی و اعتقادی هم آگاه شود.

بهار ۱۳۹۵ برخی معتقدند مطالعهٔ ادیان و به‌ویژه ادیان ایرانی از زاویهٔ

زبان‌شناختی، آفت و آسیبی برای این مطالعات است. با این نظر چقدر موافق‌اید؟ آیا نیازمند به بازنگری جدیدی در این حوزه هستید؟

* هدف از مطالعهٔ متون به جا مانده از ادیان ایرانی، درک بهتر مطالب و افکار مطرح‌شده در این متون، است؛ برای چنین هدفی زبان وسیله است، خود هدف نیست. این عقیده من است. البته بسیار مفید است که بدانیم فلان کلمه اوستایی از چه ریشه‌ای گرفته شده و فلان پیشوند و پسوند برای چه آمده است و مانند اینها؛ زیرا آگاهی از این ظرایف به درک بیشتر مفاهیم کمک می‌کند. ولی فقط به زبان پرداختن، محصورشدن در زبان‌شناسی است. فقط از منظر زبان نگاه کردن به این متون و عدم توجه به مطالب و فلسفهٔ آنها مطالعات را به صورت خشکی در می‌آورد. وقتی به محتوای متون توجه می‌کنید و به اندیشه و هدف نگارش می‌نگرید، مطلب جذاب‌تر می‌شود؛ البته یاری گرفتن از زبان برای فهم بهتر افکار مطرح‌شده، شیرینی و لطف خاصی به مطالعات می‌بخشد. البته این نظر من است و احتمالاً گروهی از همکاران با من همداستان نیستند.

پیش‌گفتار در دوره‌ای، مطالعات مربوط به ادیان ایرانی در فرانسه رونق بیشتری داشت. آیا می‌توان مقایسه‌ای بین جامعه آلمانی‌زبان، انگلیسی‌زبان و آنچه در فرانسه در خصوص مطالعات ادیان در جریان بوده است، انجام داد؟

* اگر تاریخچه این مطالعات را از دوران قدیمی مورد توجه قرار بدهیم، می‌بینیم در یک دوره‌ای، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران‌شناسی در اوج شکوفایی است. اگر این روزها افراد با استعداد به دنبال علوم مهندسی و کامپیوتر و جراحی و... هستند در آن موقع، دانشمندان برجسته به شرق‌شناسی گرایش داشتند. شرق‌شناسان آن دوره واقعاً غول‌های علمی زمان خود بودند. من این را در مقدمه مقاله اوستا^۱ نوشته‌ام. از میان آنان می‌توان بارتلمه (Bartolomae)، گلدنر (Geldner) و آندره‌آس (Andreas) را نام برد. اینان کسانی بودند که شرق را شناخته و مست آن شده بودند؛ در آغاز شرق را با هند می‌شناختند. سپس افراد هندشناس طبعاً به ایران هم توجه کردند. به همین دلیل درجه‌یک‌ها وارد این زمینه شدند. این افراد به معنای واقعی، آدم‌های بزرگی بودند. این مطالعات از فرانسه شروع شد و در آلمان گسترش بیشتری یافت. نسل بعدی این بزرگان بنویست، میه (Miie)، هنینگ (Henning)، بویس (Boyce)، مکنزی (Mackenzie) و... بودند. مطالعات ایران‌شناسی سپس به انگلیس کشیده شد و در آنجا درخشید. ولی یادمان باشد ترجمه‌های اولیه از اوستا توسط فرانسوی‌هایی چون بورنوف و دارمستتر صورت گرفت و پس از آن بود که بارتلمه آلمانی واژه‌نامه با ارزشی از اوستا ارائه داد که هنوز هم به‌عنوان یکی از منابع مهم در مطالعات اوستایی به حساب می‌آید.

پیش‌گفتار تفاوت‌های مطالعات مربوط به ادیان ایرانی در فرانسه و آلمان و انگلیس چیست؟ مثلاً فلسفه اروپایی با فلسفه قاره‌ای خیلی تفاوت می‌کند. می‌خواهم ببینیم آیا مطالعات در مورد ایران هم همین‌طور است؟ آیا جهت‌گیری‌ها متفاوت است؟ آیا می‌توان به نوعی یک سنخ‌شناسی از این مطالعات ارائه کرد؟

* من فکر می‌کنم که در ابتدا این‌گونه مطالعات تحت تأثیر دین مسیحیت بود و

۱. مقدمه کتاب اوستا، گلدنر، ص ۳۸-۱۲، نشر اساطیر، ۱۳۸۲.

دامنه این تعصب را در مطالعاتی که در مورد ایران هست هم می‌توان دید. سپس مطالعات به نوعی به بی‌تعصبی کشیده شد؛ مثلاً در آثار بنونیست، دومناش، هنینگ، بویس مکنزی و ... تعصب ضد ایرانی یا ضد دین ایرانی یا گرایش شدید به مسیحیت وجود ندارد. ولی دوباره به نظر من نشانه‌هایی از تعصب در کارهای ایران‌شناسان دیده می‌شود و مثلاً فیلیپ ژینیو که اخیراً بیشتر روی ادبیات سریانی کار می‌کند، از آنجا که سریانی با مسیحیت قدیم هم ارتباط زیادی داشته است، احساس می‌کنم که مصادیق دین مسیحی در کارهای او پررنگ‌تر شده است.

اما از نظر زبانی، در آغاز، شرق‌شناسان تمایل داشتند زبان فارسی را یاد بگیرند، ولی فارسی را کمتر حرف می‌زدند. بعد یک دوره‌ای پیش آمد که علاقه به زبان فارسی بیشتر شد، مثلاً ژیلبرت لازار و خانم مری بویس، البته شاید به دلیل تحصیل و اقامت در ایران، به زبان فارسی تسلط کامل داشتند؛ اما در دوره فعلی، ایران‌شناسان علی‌رغم اینکه در رشته ادبیات باستانی ایران کار می‌کنند و مطالعات باستان‌شناسی انجام می‌دهند، به خودشان زحمت نمی‌دهند که فارسی یاد بگیرند و فارسی حرف بزنند. من شخصاً از این موضوع ناراحت می‌شوم، آخر چطور می‌شود که انسان روی فرهنگ و زبان کهن یک سرزمین تحقیق کند اما خود آن زبان را نداند؛ مانند اینکه مثلاً کسی بخواهد روی زبان و فرهنگ قدیم فرانسه کار کند اما با زبان فرانسه آشنایی کامل نداشته باشد یا فرانسه حرف نزند.

در دوره‌های قبل در فرانسه، بیشتر روی دین زردشتی کار می‌کردند، اگرچه روی زبان هم کار می‌کردند ولی بیشتر روی اندیشه‌های ایرانی کار می‌کردند. اما در انگلیس، هنینگ بیشتر کار زبانی می‌کرد، خانم بویس که شاگرد هنینگ بود بیشتر در مطالعات زردشتی وارد شد و جزء ایران‌شناسان نادری است که بسیار به مطالعات ایرانی و به فرهنگ گذشته ایران بها می‌داد. الان از آنانی که در فرانسه هستند، می‌توان به کلنز اشاره کرد که روی اوستا مطالعات ارزنده‌ای را انجام داده است، ولی عقایدی دارد که گاهی پذیرفتنش مشکل است؛ مثلاً وجود تاریخی زردشت را زیر سؤال می‌برد. اما بهترین پاسخی که در این مورد می‌توان داد این است که بالاخره یک کسی این گاهان را که زبان و زمانش انکارنشده است سروده است، با آن چه می‌توان کرد. ایران‌شناسان در آلمان، بیشتر گرایش فلسفی داشتند، گرچه پژوهش‌هایی که دانشمندان آلمانی درباره

اوستا و زبان آن انجام داده‌اند مانند کارهای گلدنر و بارتلمه تحسین‌کردنی است.

کوشش ما یلم درباره علت بی‌رغبتی آنان نسبت به یادگیری زبان فارسی پرسیم. آیا می‌توان گفت زبان فارسی به نوعی پویایی خویش را از دست داده است؛ مثلاً امروز ما با زبان فردوسی به آسانی رابطه برقرار می‌کنیم، ولی یک فرانسوی و یا آلمانی به سختی زبان فرانسه کهن و ویدیش (آلمانی کهن) را می‌فهمد. آیا این مسئله بدان دلیل نیست که ما از قالب‌های کهن زبان، چندان که ضرورت‌ها ایجاب می‌کرد، پا فراتر نگذاشتیم، و در اثر پرهیز از آن قالب‌شکنی، امروز در ترجمه متون مختلف (فلسفی، اجتماعی، علمی و...) و خلق برابرنهادهای ترجمه‌ای از «فقر واژگانی» حادی رنج می‌بریم و در نقطه مقابل می‌بینیم که زبان آلمانی و فرانسه و سایر زبان‌ها به مراتب انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به زبان ما دارند. معتقد نیستید که زبان برای ما «کهن‌الگو» بی‌است که هیچ شالوده‌شکنی‌ای را بر نمی‌تابد هم از این‌رو سخت و انعطاف‌ناپذیر است.

* در این مورد نظرات من کمی با شما تفاوت پیدا می‌کند، بخش اول پرسش‌تان را چند سال پیش یکی از دانشجویان آلمانی، که در دانشکده ما ادبیات فارسی می‌خواند، درباره زبان آلمانی مطرح کرد. او می‌گفت که من اصلاً زبان آلمانی دو قرن قبل را نمی‌توانم بخوانم و بفهمم، اما چطور شما شاهنامه ده قرن قبل را به راحتی می‌خوانید و می‌فهمید؟ من در جواب او گفتم این مسئله به تمدن و فرهنگ کهن ما مربوط می‌شود. من هیچ وقت فرهنگ ایرانی را به پیش از اسلام و پس از آن تقسیم نمی‌کنم. بلکه اعتقاد بر این است که فرهنگ ایرانی تداوم دارد و از دوره‌های قبل تا به دوره‌های بعد از ما نیز گسترش می‌یابد. به دلیل زیربنای بسیار غنی فرهنگی، این فرایندی که در آلمان و فرانسه و سایر کشورها طی شده، ما سده‌ها قبل طی کرده‌ایم. زبان‌های دوره باستان مانند زبان اوستا، فارسی باستان، صرف هشت حالتی داشته‌اند. سپس تحول یافته‌اند و این تحول گام به گام بوده است. حتی در آغاز زبان فارسی میانه، یک صرف دو حالتی وجود دارد که در مراحل بعدی تحول زبان، آن را هم از دست می‌دهیم. در یک نگاه درمی‌یابیم که زبان ما در همان دوران آغاز ادبیات دری کاملاً جا افتاده است و آن

تحوالی را که هر زبانی می‌باید طی کند، گذرانده است. در همان دورهٔ میانه، سروده‌های *اوستا*، کتاب‌های پهلوی و مکتوبات مانوی وجود دارد که نمایانگر ادبیاتی بسیار غنی است. پس زبان ما دوران تکامل را پشت سر گذاشته، سایش‌هایش را گذرانده و صرف و نحو زبان به مرحلهٔ تکامل و تحول‌یافتگی رسیده است. وقتی فردوسی شروع به سرودن *شاهنامه* می‌کند در واقع نثر فارسی «تحول‌یافته» است و حالت‌های چندگانه، مؤنث و مذکر و یا وجه تشبیه را از دست داده و پرورده شده است، و دیگر نیازی به پالوده‌شدن بیشتر نداشته است. پشتوانهٔ این نثر و نظم یک پشتوانهٔ فرهنگی بسیار غنی است و متکی به متونی چون *اوستا*، آثار مانوی و کتاب‌های پهلوی و همهٔ متونی است که اصطلاحاً به آن متون دورهٔ پیش از اسلام و یا میانه گفته می‌شود. در نتیجه وقتی فردوسی شروع به سرودن *شاهنامه* می‌کند از زبانی استفاده می‌کند که به حد کمال «پخته» است و اصلاً جایز نیست که بعد از پختگی به مرحلهٔ سوختن و نابود شدن راه ببرد. به همین دلیل است که وقتی فردوسی می‌گوید: «توانا بود هر که دانا بود»، این همان زبان امروز ماست جز اینکه «بُود» در زبان بعدی گفتاری جای خود را به صیغهٔ فعلی دیگری داده است. نحو همان «نحو» است و تغییر چندانی در آن ایجاد نشده است. البته نمی‌توان منکر شد که تحول زبانی در هر عصری صورت می‌گیرد.

اما دربارهٔ اینکه ما در زبان فارسی دچار فقر واژگانی هستیم، من نسبت به زبان فارسی، یک حالت «غیرتمندانه» دارم و عقیده دارم که ما زبانی بسیار غنی داریم که توانایی بیان همه‌گونه مفاهیم را داشته و دارد. یکی از دلایلم وجود کتاب‌های فلسفی مانند دینکرد و غیره در میان آثار پهلوی است. کتاب سوم دینکرد یکی از مشکل‌ترین کتاب‌های پهلوی است که معمولاً کسی دور و بر آن نمی‌گردد. من در مقاله‌ای که برای یادنامهٔ مرحوم تفضلی نوشتم، بخش‌هایی از این کتاب را ترجمه و ضمن آن سعی کردم تمام اصطلاحات فلسفی باستانی را در مورد مفاهیم فلسفی مثل جوهر، تکوین، کون، حدوث و... در پهلوی نشان بدهم و البته برابر نهاد امروزی‌شان را هم عرضه کردم که برای خواننده امروزی هم قابل فهم باشد. وقتی ما برابر نهاد همهٔ این اصطلاحات فلسفی را در متون پهلوی (مانند دینکرد) داشته‌ایم، پس زبان توانا بوده است. منتها به همان شیوه‌ای که برخی تحصیل‌کرده‌های امروزی اظهار می‌کنند که ما نمی‌توانیم کلمه‌ای فارسی برابر با اصطلاح لاتین واژگان فلسفی بگذاریم، چراکه زبان نارساست و سریعاً

همان اصطلاح لاتین را در متن فارسی می‌گنجانند، همین کار را روشنفکران قرن سوم و چهارم هجری قمری نیز انجام دادند. به روایتی کار خودشان را راحت کردند و بی‌دغدغه اصطلاح عربی را به جای اصطلاح فارسی در متن فارسی قرار دادند.

در آغاز اسلام، در همان زمانی که زبان دری می‌خواست تکوین یابد، زبان دانشمندان‌ای وجود داشت که دستمایه کاری دبیران و موبدان بود و زبان علمی آن عهد شناخته می‌شد. در نهضت ترجمه پس از اسلام، کسانی که در بدنه این نهضت فعالیت می‌کردند، شاید اطلاع چندان درستی از آن زبان علمی نداشتند. چون از مردم عادی بودند به ناگزیر قادر نبودند متونی مانند دینکرد را، که انباشته از اصطلاحات فلسفی به زبان پهلوی بود، بخوانند. در نتیجه زبان فارسی به مرور این اصطلاحات عالمانه و فلسفی‌اش را به دست فراموشی سپرد، و این اصطلاحات فلسفی در تحول زبان آن دوره گنجانده نشد. مترجمان و نویسندگان ناگزیر به واژگان فرهنگ جدیدی که در دسترس بود دست یازیدند و به وفور اصطلاحات عربی را به جای اصطلاحات فارسی به کار بردند؛ در صورتی که کاملاً مشخص است که این اصطلاحات قبل از زبان عربی در زبان خود ما وجود داشت و هیچ نیازی به وام‌گرفتن واژه‌های عربی نبود. به روایتی زبان در همان دوره هم از این قدرت برخوردار بود تا برای هر اصطلاحی «برابر» داشته باشد و هنوز هم دارد و پس از این هم خواهد داشت. متنها باید این زبان را زنده نگاه داشت و پروراند و در متن گنجانند و به همین سیاق رفتار کرد تا زبان ما برای خود ما جا بیفتد و عادی شود. وقتی این امکان وجود داشته است که مشکل‌ترین اصطلاحات فلسفی به زبان پهلوی نوشته شود طبعاً همین اصطلاحات را در فارسی امروز نیز می‌توان به وجود آورد؛ چون زبان فارسی تحول‌یافته همان زبان پهلوی است منهای آن واژگان عالمانه‌ای که از آن حذف شده که این خلأ واژگانی رنگ و بوی «آسان‌نویسی» به آن داده و نثر را قدری عوامانه کرده است. پس ما با کمی تلاش می‌توانیم برابرنهاد اصطلاحات فلسفی روز دنیا را در زبانمان بیابیم؛ زیرا این زبان از این قدرت برخوردار است و اگر ما نتوانیم خواسته خود را به دست آوریم دلیلش «کم‌کاری» ماست. در ارتباط با زبان، مردم عادی نقش اساسی دارند، چراکه آنان با گوشت و پوست خود زبان را حس می‌کنند و سعی در پاسداری آن دارند، اما برخی از روشنفکران به زبان «خیانت» می‌کنند. شاید این اصطلاح دلچسبی نباشد و موجبات تکدر خاطر بسیاری را

نیز فراهم آورد. در یک جمع‌بندی، روشنفکران آغاز اسلام و برخی از روشنفکران امروزی زبان را به این بیراهه کشانده‌اند. نمونه قابل ذکر برای این موضوع، ترجمه قرآن قدس به فارسی است که ترجمه فوق‌العاده‌ای است. در این ترجمه معادل فارسی همه واژه‌های قرآنی آمده است. این ترجمه احتمالاً متعلق به مردم شرق ایران بوده است. این ترجمه دلالت بر آن دارد که زبان فارسی در آن روزگاران آن توانایی را داشته و امروز هم دارد که برابر هر اصطلاحی را ارائه کند.

به نظر من یکی دیگر از دلایلی که موجب شد تا اصطلاحات عربی تا به این حد در متن فارسی گنجانده شوند جز اینکه زبان عربی، زبان دین رسمی کشور بود و با زبان فارسی سازگاری خوبی داشت، این است که احتمالاً برخی از روشنفکران آن روز سعی داشته‌اند تا هرچه بیشتر خودشان را به حکومت روز و قدرت غالب آن زمان وصل نمایند و در نتیجه گرایشی به فارسی‌گویی نشان نمی‌دادند. اگر سامانیان نبودند و در حفظ زبان تلاش نمی‌کردند، شاید این زبان فارسی امروزی نیز از بین رفته بود. در دوره سامانیان شعرا و هنرمندان تشویق شدند که علاوه بر عربی به فارسی نیز شعر و نثر ارائه کنند. همین امروز نیز برخی از تحصیل کرده‌ها، ترجیح می‌دهند که مقاله‌شان را فقط به زبان انگلیسی بنویسند و از فارسی‌نویسی پرهیز دارند یا در بعضی از کلاس‌های دانشکده‌ها به انگلیسی درس بگویند، این کار به نظر من خودفراموشی و به بیراهه رفتن فرهنگی است.

پژوهش وضع مطالعات ادیان ایرانی در ایران چطور است؟

* در گذشته‌های دور، این کار بسیار خوب و بی‌تعصب بود. شما وقتی *الفهرست*، *الملل و النحل* و کارهای بیرونی را می‌بینید، در آنها درباره همه اعتقادات صحبت می‌شود و کاملاً هم بی‌تعصب صحبت می‌کنند. در این آثار با یک نوع تساهل و تسامح روبه‌رو می‌شوید، راجع به اعتقادات ادیان دیگر صحبت می‌شود و تعداد پیروان آنها برشمرده می‌شود؛ اما بعداً، یعنی در آثار بعدی، دیگر از اعتقادات سخنی به میان نمی‌آید، به عبارت دیگر تعصب جلوی اظهار عقیده‌ها را می‌گیرد. همه می‌دانید که تعصب مانع پیشرفت علم است. ما باید اعتقاداتمان را داشته باشیم و نسبت به آنها ثابت قدم هم باشیم ولی تعصب جلوی واقعیت‌ها را نگیرد.

پیش‌گفتار آیا مطالعات ایرانی متأثر از روش و رویکرد خاصی بوده است؟

* همان‌طور که گفتم این مطالعات به نظر من مثلاً تحت تأثیر ادیان مسیحی و یهودی بود. در حال حاضر، مطالعات ایرانی در خارج از ایران، به‌خصوص در مورد ایران باستان اُفت کرده است. چون در این مورد کمکی به این پژوهش‌ها نمی‌شود. کرسی‌های ایران‌شناسی که در آمریکا و غرب وجود داشت جای خود را به کرسی‌هایی می‌دهند که عرب‌ها، ترک‌ها و یا یهودی‌ها می‌خرند و کم‌کم کرسی‌های مربوط به مطالعات ایرانی از بین می‌روند. باید لااقل آنچه را که مانده است حفظ کرد؛ البته مطالعات مربوط به اسلام خوشبختانه مورد توجه هست و گرایش‌هایی نیز نسبت به تاریخ معاصر ایران وجود دارد. به نظر من الان بهترین جا برای ایران‌شناسی خود ایران است؛ زیرا متخصصان و تحصیل‌کرده‌های جوانی در این زمینه شروع به فعالیت کرده‌اند که باعث خوشحالی و امیدواری است.

پیش‌گفتار خانم دکتر از برگ‌های پربار کارنامه علمی شما، پژوهش در حوزه

اسطوره و اساطیر است، برای ورود به فعالیت‌های انجام‌شده و به‌ویژه تلاش خود شما، لطف کنید تعریفی از اسطوره بیان کنید و بفرمایید رابطه آن را با مطالعات ادیان در چه می‌دانید؟

* ارائه تعریف کاملی از اسطوره که دربرگیرنده همه مفاهیم آن باشد کار آسانی نیست. در فهم عامه و در برخی از فرهنگ‌ها، اسطوره معنی «آنچه خیالی و غیرواقعی است و جنبه افسانه‌ای محض دارد» یافته است؛ اما اسطوره را باید داستان و سرگذشتی «مینوی» دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی، به صورتی فراسویی است که دست‌کم بخشی از آن از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. در اسطوره وقایع از دوران اولیه نقل می‌شود. به عبارت دیگر، سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد. شخصیت‌های اسطوره را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره هاله‌ای از تقدس، قهرمان‌های مثبت آن را فراگرفته است.

اسطوره رابطه تنگاتنگی با ادیان دارد و شما نمی‌توانید ادیان و اعتقاد دینی را از

اسطوره‌ها جدا کنید. برای اینکه در دوره‌ای که هنوز ادیان توحیدی به وجود نیامده بودند، و یا حداقل آگاهی‌ای نسبت به آنها وجود نداشت، انسان‌ها همیشه به سوی قدرت‌های فراسویی کشیده می‌شدند تا هم نیاز درونی خود را برآورده کنند و هم برای ناتوانی‌ها و آرزوهای خود پاسخی بیابند. اینها زیربنای اسطوره‌هاست.

بهار ۱۳۹۵ می‌شود این زیربناها را واضح‌تر بیان کنید؟

* می‌توان این طور بیان کرد که انسان‌های بدوی به قدرتی مافوق معتقد بودند که برای اشاره به آن، زبان اسطوره را به کار می‌گرفتند؛ مثلاً کشاورزی محصولش را می‌کاشت، همه کارها را انجام می‌داد، درست هنگام برداشت یک دفعه سیلی می‌آمد و همه کاشته‌ها و داشته‌هایش را با خود می‌برد. در اوج درماندگی دلش می‌خواست قدرتی بیاید که از او در برابر این ناکامی‌ها محافظت کند. در عین حال وحشتی از قدرتی منفی که به‌عنوان مثال سیل را جاری کرده بود در ذهن او نقش می‌بست به این ترتیب، به نوعی زیربنای ثنویت جا می‌افتاد. او شر و خیر را در برابر هم قرار می‌داد و مجبور می‌شد که دائماً از خیر تقاضای کمک کند و از نیروی منفی بترسد. این اعتقادات زیربنای اسطوره‌ها را تشکیل می‌دهند.

بهار ۱۳۹۵ بحث اساطیر تا چه اندازه می‌تواند در فهم و درک ادیان ایرانی نقش

ایفا کنند؟

* به نظرم اساطیر در ادیان نقش بسیاری دارند منتها اعتقادات و حیانی و توحیدی مانع از این می‌شود که اساطیر را در ادیان بررسی کرد. لاقلاً در مطالعات زردشتی که من بیشتر روی آن کار کرده‌ام جداساختن مسائل اعتقادی از اسطوره‌ها کار آسانی نیست. باید به این هم توجه داشت که شما با چه دیدی به اسطوره نگاه می‌کنید اگر بدون توجه به ظرایف اندیشه اساطیری، با حساب دو دو تا آن را مورد توجه قرار بدهید، مطالب به نظرتان غیرمنطقی و حتی مضحک می‌آید؛ اما اگر کمی عمیق‌تر فکر کنید می‌بینید که در گُنه آن، همان مطلبی است که یک دانشمند می‌گوید. در اساطیر اصل و فلسفه خاصی وجود دارد؛ یعنی من برای تمام مطالب مطرح‌شده در اساطیر می‌توانم زیربنای فلسفی بیابم.

پهلوی به صحبت درباره آثار و کارهای خودتان بازگردیم. لطفاً برایمان بیان

کنید که در بنیاد فرهنگ ایران به چه کاری مشغول شدید؟

* همان‌طور که قبلاً هم بدان اشاره کردم بنیاد فرهنگ ایران که به مدیریت مرحوم دکتر خانلری اداره می‌شد مؤسسه فرهنگی معتبری بود که کارهای ارزنده‌ای را در کارنامه کاری خود دارد. در آن موقع، برنامه‌ای برای واژه‌نامه‌های پهلوی طرح‌ریزی شده بود؛ بدین صورت که همه تحصیل‌کرده‌های این رشته که از خارج برگشتند در بنیاد فرهنگ، وظیفه تهیه واژه‌نامه یک کتاب پهلوی را به عهده گرفتند، مثلاً دکتر بهار بندهشن و بعد زادسپیرم، دکتر تفضلی مینوی خرد، دکتر فریدون وهمن ارداویراف‌نامه و... . دکتر ابوالقاسمی هم در بخش لغت‌نامه فارسی کار می‌کردند. البته برنامه‌های گسترده دیگری نیز در زمینه فرهنگ فارسی و نشر متون و مسائل تاریخی و دستوری و... در بنیاد فرهنگ اجرا می‌شد.

من هم که از خارج آمدم در بنیاد فرهنگ مشغول به کار شدم و روی کتاب پنجم دینکرد کار را شروع کردم. بعدها نظر دکتر تفضلی هم به این کتاب جلب شد و ما این پژوهش را کامل‌تر کردیم و ماحصل کار ما دو نفر سرانجام در سال ۲۰۰۰ در انتشارات دانشگاه پاریس به چاپ رسید و ترجمه فارسی این کتاب هم در سال ۱۳۸۶ توسط انتشارات معین با افزوده‌هایی از جمله متن پهلوی آن، به چاپ رسید.

پهلوی معمولاً از جنابعالی درباره کارهای مشترک و اهمیت کار مشترک

شنیده‌ایم، اگر ممکن است در این باره نکاتی را بفرمائید.

* معمولاً در ایران کارهای مشترک کمتر به بار می‌نشیند. ولی من این سعادت را داشتم که تجربه کار مشترکمان با زنده‌یاد دکتر تفضلی نتیجه بسیار خوبی داشت. زمانی کار مشترک به بار می‌نشیند که آنانی که با هم کار می‌کنند همدیگر را قبول داشته باشند، به نظرات یکدیگر احترام بگذارند، «منم» نداشته باشند به این صورت که هر کس بخواهد حرفش را بیشتر مطرح کند و بهتر جلوه بدهد، و ضمناً ماشینی هم کار نکنند بلکه از با هم بودن به نفع بحث بیشتر برای پیشبرد کار بهره گیرند. شاید پیروی از همه این اصول بود که باعث شد کارهای مشترک من و دکتر تفضلی کارهای به نظر من باارزشی شوند. نخستین کار مشترک علمی من و دکتر تفضلی که بعدها برنده جایزه

هم شد، ترجمه و تحقیق کتاب نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان کریستن سن (Christensen) بود. این کتاب از لحاظ اطلاعات علمی بسیار غنی بود و در دو جلد به چاپ رسید. زمانی که ما شروع به ترجمه آن کردیم سال‌های زیادی از تألیف آن گذشته بود. سعی کردیم تمام اطلاعات کتاب را روزآمد نماییم؛ یعنی متن‌های پهلوی را که کریستن سن ترجمه و مدارکی را که استفاده کرده بود دوباره دیدیم و تطبیق دادیم و در نهایت این کتاب به مجموعه‌ای بسیار مفید تبدیل شد.

شیوه ما در ترجمه به این صورت بود که معمولاً قسمت‌هایی را من ترجمه می‌کردم و قسمت‌هایی را مرحوم تفضلی. بعد با هم همان قسمت‌های ترجمه‌شده را مجدداً می‌خواندیم و درباره آنها نظر می‌دادیم. به این ترتیب در خلال ترجمه گاه به پنج بار بازخوانی هم می‌رسیدیم. باور کنید گاهی برای ترجمه یک جمله «یک ساعت» وقت صرف می‌شد تا به آن ترجمه‌ای که مدنظر هر دویمان بود برسیم. مرحوم تفضلی بسیار کمال‌گرا بود و دقت علمی بسیار زیادی داشت و سعی می‌کرد در هر کاری حتماً به کمال برسد و بهترین نظرها و ترجمه‌ها را ارائه دهد و کارکردن با او برای من بسیار آموزنده بود.

کتاب مشترک دیگرمان، *اسطوره زندگی زردشت* است. برای آماده‌سازی این کتاب،

نخست تمام متون پهلوی‌ای را که در آنها درباره زندگی زردشت صحبت شده بود بیرون کشیدیم. متن‌ها را دقیق ترجمه کردیم و پیرامون هر کدام از این متن‌ها توضیحات مفیدی ارائه دادیم و از مجموعه این متون، تلخیص کاملی به دست دادیم و بعد در کنار آن زندگی‌نامه تاریخی زردشت را هم نوشتیم. همه این کارها با اتکا بر آخرین کارهای ارائه‌شده (در داخل و خارج) صورت گرفت. در اینجا باید بگویم که یکی از ویژگی‌های مثال‌زدنی مرحوم تفضلی روزآمد بودن اطلاعات علمی ایشان بود. بر اطلاعات کهنه و فراموش‌شده پافشاری نداشت و همواره از مطالعات انجام‌شده جدید آگاه بود، اطلاعاتش را نو می‌کرد و در نوشته‌هایش آنها را به کار می‌گرفت. من همیشه به دانشجویانم توصیه می‌کنم که روش او را سرلوحه کار خویش قرار دهند.

کتاب مشترک دیگری که من و دکتر تفضلی با هم کار کردیم *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن* است که در حال حاضر در همه دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. این کتاب با ارائه روشی مفید، چگونگی تدریس زبان پهلوی را می‌آموزاند و به طور مختصر و سودمند درباره دستور زبان پهلوی صحبت می‌کند. علاوه بر این، در ابتدای کتاب، به صورتی فشرده همه کتاب‌های بازمانده به زبان پهلوی را معرفی کرده‌ایم. این کتاب به زبان ژاپنی نیز ترجمه شده است و در دانشگاه توکیو، زبان پهلوی را از روی آن تدریس می‌کنند.

یکی از کارهای دیگر شما که همواره مورد توجه ایران‌شناسان و فرهنگ‌دوستان این کشور بوده کتاب تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام مرحوم تفضلی است. لطفاً درباره چگونگی انتشار این کتاب توضیحاتی بفرمایید.

*از جمله کارهایی که از انجام دادن آن احساس مسرت دارم چاپ *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام* مرحوم تفضلی است که بعد از مرگش آن را به انجام رساندم. وقتی تفضلی با مرگ نابهنگام درگذشت این کتاب ظاهراً در کیفش و در شرف چاپ بود. روز دوشنبه‌ای در دانشگاه تهران، که در حقیقت آخرین دیدارمان بود، او این کتاب را به من نشان داد و ما با هم درباره مطالب آن گفت‌وگو کردیم و هنگام رفتن گفت که

قرار است آن را فردا به ناشر تحویل بدهد. اما این نسخه هیچ وقت پیدا نشد و به نوعی این موضوع در هاله‌ی مرگ او پنهان ماند. وقتی پس از مرگش کیفیتش را گشودند این کتاب در کیفیتش نبود. فقط خوشبختانه دستنویس کتاب‌نامه را به طور پراکنده از کیفیت بیرون کشیدیم. ناشر بعداً متن تصحیح‌شده‌ی این کار را به من داد و من دوباره به تصحیح این کتاب پرداختم. متأسفانه خوانندگان از تصحیح خود او با کیفیت و کمالی که همیشه مدنظر ذهن دقیق و روح کمال‌گرایش بود محروم شدند؛ البته من آنچه در توانم بود در تصحیح و چاپ آن به عمل آوردم و خوشبختانه اثر بسیار مفیدی در دسترس صاحب‌نظران قرار گرفت.

درباره‌ی موضوع این کتاب باید گفت که این کتاب گزارش مفصلی از ادبیات ایران پیش از اسلام را که بیانگر عقاید و باورها و خلیقات، ادیان و فرهنگ ایران باستان است ارائه می‌دهد. تمام مطالب و اطلاعات این کتاب به روز است و جدیدترین کتاب‌هایی که چه در ایران و چه در خارج تا آن تاریخ درباره‌ی فرهنگ ایران نوشته شده بود در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.

بهار ۱۳۹۵ / لطفاً درباره‌ی کتاب‌های *اردویراف‌نامه* و *تاریخ اساطیری ایران* که به

تنهایی ترجمه کرده و نوشته‌اید بفرمایید.

* درباره‌ی ترجمه‌ی کتاب *اردویراف‌نامه* باید گفت که ترجمه‌های متعددی از این کتاب در دست است که تقریباً همه‌ی ترجمه‌ها خوب هستند. اما کتابی که من به فارسی برگرداندم ترجمه‌ی فیلیپ ژینیو از این اثر است. وقتی که من شروع به ترجمه‌ی آن کردم چند سالی از تألیفش گذشته بود. چون در سفرهایم به فرانسه همیشه با او در تماس بودم، از این رو، این ترجمه کاملاً با نظر و اشراف او صورت گرفت. علاوه بر ترجمه، تعلیقات مجددی نیز بدان افزوده‌ام. برای ترجمه‌ی این کتاب، ترجمه‌های دیگران را نیز از نظر گذراندم که در حقیقت کتاب از صورت ترجمه، به صورت «تحقیق» درآمد و ژینیو نیز بعد از ترجمه‌ی من یادداشتی نوشت و ابراز خرسندی کرد که با این ترجمه این کتاب آسان‌تر در دسترس خود ایرانی‌ها قرار می‌گیرد. این متن همان‌طور که می‌دانید بسیار متن خواندنی و جالب توجهی است. موضوع کتاب، معراج ارداویراف یا ارداویزار، و شرحی است که او از بهشت و دوزخ

می‌دهد. کتابی است پر مطلب که از جهات مختلف می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. عقیده گروهی بر این است که سنت این روایت به دوره پیش‌زردشتی هم می‌رسد. توجه به افزوده‌های بعدی، نحوه مجازات‌ها و پاداش‌ها و برداشتی که از خوشبختی‌ها در بهشت، و کیفرهای دوزخی ارائه می‌شود، می‌تواند مطالعات تطبیقی جالبی را به دنبال داشته باشد.

در تاریخ اساطیری ایران نیز، که درباره مسائل اساطیری ایران است، کل مسائل ایران در چهارچوب دوازده هزار سال آفرینش به بحث کشیده شده است. البته درباره اساطیر ایران دانشمندان ایرانی و خارجی کتاب و مقالات ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند که به هیچ‌وجه نمی‌توانم ادعا کنم که من بهتر از آنان نوشته‌ام، نه، اما می‌توانم بگویم چون این کتاب یک کتاب درسی است، لاجرم بسته به شرایط مخاطب، همه اساطیر ایران را که به نظر پراکنده می‌رسند به نوعی در «چارچوب» گنجانده‌ام. یعنی اگر دانشجویی این کتاب را بخواند، «نمایه»‌ای از ریشه و بن‌مایه و رفتار اساطیر ایرانی را درخواهد یافت. به عبارت دیگر زمان دوازده‌هزارساله اساطیر در یک چارچوب عرضه می‌شود و از شروع تا پایان به یک سبک و سیاق ادامه می‌یابد. به همین دلیل این کتاب، کتاب درسی خوبی از آب درآمده است.

پیش‌گفتار در مورد آثاری که اخیراً نوشته‌اید و یا در برنامه کاری‌تان قرار

داده‌اید صحبت بفرمایید.

* کتابی در مورد باورهای ایران باستان نوشته‌ام که تقریباً تمام شده و آخرین کارهای ویراستاری آن مانده است. اما کار جدید دیگری را به‌زودی به بازار نشر می‌سپارم ترجمه جلد اول کاری سترگ است که آقای احسان یارشاطر برنامه‌اش را ریخته‌اند. این کار در شانزده جلد و در مورد تاریخ ادبیات ایران است. جلد اول آن که مربوط به ایران است قبل از همه منتشر خواهد شد و از آنجا که آقای احسان یارشاطر اظهار تمایل کرده بودند که ترجمه آن زیرنظر من باشد، آقای علمی مدیر انتشارات سخن که انتشار این اثر را تقبل کرده‌اند آن را پیش من آوردند. این کتاب شامل مجموعه مقاله‌های ارزنده‌ای است که در مورد زبان‌ها و آثار باقی مانده به زبان‌های کهن ایرانی هستند. ترجمه این مقالات به صاحب‌نظران ایرانی سپرده شد. تلاش و دقت

کافی به عمل آمده است که ترجمه‌ها جوابگوی ارزشمندی مقالات باشد. ویراستاری نهایی آن را آقای دکتر قائم مقامی انجام می‌دهند و امیدوارم به‌زودی بتوانم مقدمه‌ جامعی برای آن بنویسم.

این کار وقت زیادی از من گرفت. در نتیجه کار خودم، که بدان اشاره کردم، یعنی کتاب *باورهای ایران در دوره باستان*، به تأخیر افتاد. در این کتاب به مسائلی چون مانویت، گنوسیزم، زروانیسم، میترائیسم، آیین مزدک و... می‌پردازم و سعی کرده‌ام مانند کتاب تاریخ اساطیری مطالب را در چارچوبی روشن و قابل فهم عرضه کنم. کار بعدی‌ام اگر خدا بخواهد عرضه اساطیر بین‌النهرین، مصر، یونان و هند با دیدی تطبیقی است.

بهار ۱۳۹۵ / نظر تان را درباره دانشگاه ادیان بفرمایید؟

* من یک نیمسال مهمان دانشجویان دکتری دانشگاه ادیان بودم که آن دوره یکی از مطبوع‌ترین تجربیات آموزشی من بود و خاطره شیرینی از این تدریس در قم، در دانشگاه ادیان دارم. من فکر نمی‌کردم که با کسانی مواجه خواهم شد که این‌چنین بی‌تعصب، مهربان و علاقه‌مند واقعاً بخواهند اطلاعاتی در مبحث ادبیات دینی پیش از اسلام کسب کنند. دانشجویان علاقه‌مندان دوره به مصداق «مستمع صاحب‌سخن را بر سر ذوق آورد»، چنان سخن را به مباحث مختلف در این زمینه می‌کشاندند که وقتی ظهر سوی خانه برمی‌گشتم، اگر هم خسته بودم سرشکار از رضایت درون بودم.

به نظر من آثاری که در آنجا چاپ شده است، آثار بسیار ارزنده و قابل‌استفاده‌ای هستند. من در آنجا هیچ گونه تعصبی ندیدم. این بی‌تعصبی مسیر درست این دانشگاه را نشان می‌دهد؛ چون تعصب آفت علم است. امیدوارم این روش خوب همچنان ادامه داشته باشد.

بهار ۱۳۹۵ / در مورد جایزه اخیری که دریافت کردید توضیح دهید؟

* این جایزه که Lifetime Achievement Award (یک عمر تلاش ممتاز) نام دارد، هر دو سال یک بار از طرف International Society for Iranian Studies (انجمن بین‌المللی مطالعات ایرانی) به یک ایران‌شناس ایرانی و یک ایران‌شناس غیرایرانی اعطا می‌گردد.

زبان‌های باستانی و ادیان آسمانی / ۲۷

استاد ایرج افشار و دکتر شفیع کدکنی منتخبان سابق و اسبق این انجمن از میان ایرانیان بودند. امسال این جایزه در روز جمعه ۷ خرداد ۱۳۸۹، برابر با ۲۷ ماه مه ۲۰۱۰، به بنده اعطا شد. ایران‌شناس غیرایرانی منتخب امسال پروفیسور ریچارد فرای (Richard frye) بود.

بیشتر با تشکر از وقتی که به ما اختصاص دادید و در این گفت‌وگو شرکت کردید.

مقالات

